Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir | Vol. 54, No. 2: Issue 129, Summer 2022, p.97-115

Online ISSN: 2538-3892 | Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 30-09-2020 | Revise Date: 03-02-2021 | Accept Date: 01-03-2021

DOI: https://doi.org/ 10.22067/jfiqh.2021.62668.88950 | Article type: Original

Analyzing the role of the *qadr moteyaqan* (certain value) in its applicability and its discovery methods with an approach based on the views of Imam Khomeini and Martyr Sadr

Dr. Abolfazl Alishahi Qala Joghi, Associate Professor of Theology Department, Farhangian University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

Email: AAlishahi@cfu.ac.ir

Dr. Mansoor Gharibpour, Assistant Professor of Theology Department of Yasouj University

Dr. Hassan Bakhtiari, Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Yasouj University

Abstract

According to the popular opinion, the effect of the prerequisites of *hikmat* (wisdom) in *tamasok* (seeking) is one of the wide-ranging fundamental issues after the era of Sultan Ulama. According to Akhund Khorasani's point of view, one of the prerequisites of the *hikmat* is to adhere to the *etlagh* (application), *qadr moteyaghan* and methods of discovering and understanding it. *qadr moteyaghan* is a person or a part of the *motlagh* (applied) that is definitely within the scope of the ruling. By dividing qadr *moteyaghan* into two types: qadr *moteyaghan* in the position of *takhatob* (communication) that is internal and external qadr *moteyaghan*, Akhund has considered *qadr moteyaghan* in the position of *takhatob* as an obstacle to application, but some *usulists* have not made a difference between the types of *qadr moteyaghan* in regard to application. After a detailed analysis of the types of *qadr moteyaghan*, this essay aims to answer this important question: What is the necessity of researching and applying the basic rules regarding the validity and authenticity of *qadr moteyaghan*, as well as its priority to adhere to its application, and how is this *qadr moteyaghan* discovered? In this research, by analytical and descriptive method, by examining different points of view and with special reliance on the opinions of Imam Khomeini and Martyr Sadr, the conclusion has been reached that, first of all, the implementation of the principles of *hekmat* is a consensus matter for the wise. Secondly, *qadr moteyaghan* does not prevent application to both of its types, and in fact, the primacy of *qadr moteyaghan* goes back to the fact that the speaker is in the position of communicating and *qadr moteyaghan* does not prevent application until it reaches the point of apparent *enseraf* (reffering to something), and as if in the statement of Akund Khorasani the meaning of the word on the bounded essence is confused with the description of a share that contains a certain attribute and the word that indicates the limitation of this attribute and its involvement in the subject of the ruling. Thirdly, knowing qadr *moteyaghan* is obtained in the customary way, with the help of the appropriateness of the ruling and the subject, and sometimes by using verbal clues.

Keywords: applicability and limitation, prerequisites of *hekmat*, *qadr moteyaghan*, position of *takhatob*, external *qadr moteyaghan, enseraf*

Journal of Fiqh and Usul

سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۲۹ - تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۱۵ - ۹۷

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۰۷/۰۹ | تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵ | تاریخ پذیرش:۱۳۹۹/۱۲/۱۷

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/ 10.22067/jfiqh.2021.62668.88950

تحلیل نقش قدر متیقن در اطلاق‌گیری و طرق کشف آن با رویکردی به آرای امام خمینی و شهید صدر

دکتر ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی(نویسنده مسئول)

دانشیار گروه الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

Email: AAlishahi@cfu.ac.ir

دکتر منصور غریب پور

استادیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج

دکترابوالحسن بختیاری

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه یاسوج

چکیده

از مسائل پردامنهٔ اصولی پس از عصر سلطان العلما بنا بر رأی مشهور، اثر مقدمات حکمت در تمسک به اطلاق است. طبق دیدگاه آخوند خراسانی یکی از مقدمات حکمت برای تمسک به اطلاق، قدر متیقن و طرق کشف و فهم آن است. قدر متیقن در مقابل فرد یا حصهٔ مشکوک، فرد یا حصه‌ای از مطلق است که به یقین در شمول حکم قرار دارد. آخوند با تقسیم‌بندی قدر متیقن به دو قسم قدر متیقن در مقام تخاطب (داخلی) و قدر متیقنِ خارجی، قدر متیقن در مقام تخاطب را مانع اطلاق دانسته است، ولی برخی از اصولیان فرقی بین اقسام قدر متیقن در تمسک به اطلاق قائل نشده‌اند. این جستار پس از واکاوی دقیق اقسام قدر متیقن، درصدد پاسخ به این پرسش مهم است که مقتضای تحقیق و به‌کارگیری قواعد اصولی در خصوص اعتبار و حجیت قدر متیقن و نیز مقدمیت آن برای تمسک به اطلاق چیست و این قدرمتیقن چگونه کشف می‌شود؟ در این پژوهش به روش تحلیلی‌توصیفی با بررسی دیدگاه‌های متفاوت و با تکیه ویژه بر آرای امام خمینی و شهید صدر، این نتیجه حاصل شده است که اولاً اجرای مقدمات حکمت، امر ارتکازی نزد عقلا است. ثانیاً قدر متیقن به هر دو قسم خویش مانع اطلاق نیست و در واقع، مقدمیت قدر متیقن به همان احراز در مقام بیان‌بودن متکلم بر می‌گردد و قدر متیقن تا به حد انصراف ظهوری نرسد، مُخلّ تمسک به اطلاق نیست و گویی در بیان آخوند خراسانی، بین دلالت کلام بر ذات مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر صفت معینی است و کلامی که دلالت می‌کند بر قیدیت این صفت و دخالت آن در موضوع حکم، خلط شده است. ثالثاً شناخت قدر متیقن به روش عرفی و به کمک مناسبت حکم و موضوع و گاه با استفاده از قراین لفظی بدست می‌آید.

واژگان کلیدی: اطلاق و تقیید، مقدمات حکمت، قدر متیقن، در مقام تخاطب، قدرمتیقن خارجی، انصراف.

مقدمه

بنا بر باور مشهور اصولیان، نیاز به مقدمات حکمت در اخذ به اطلاق از زمان سلطان العلماء در اثبات اطلاق مصطلح شد (ایروانی، ۴۸۷/۳). آخوند خراسانی نبود قدر متیقن را ازجمله مقدمات حکمت در تمسک به اطلاق می‌داند که سبب اولویت اثبات حکم به بعضی از افراد مطلق می‌شود (۲۴۷). فهم قدر متیقن، گاهی از دلیل لفظ پدید آمده است که وضوح و شمول معینی دارد و گاهی ناشی از دلیل لبی (مانند اجماع، سیره و بنای عقلا) است که باید به همان اکتفا کرد (نجفی، ۹).

مشهور اصحاب اصولی قبل از سلطان العلماء بر این باور بودند که موضوع‌لهِ الفاظ مطلق، معانی مطلقی است که اطلاق، موضوع‌له آن می‌شد و قید اطلاق مدلول وضعی آن است که در این صورت به مقدمات حکمت نیازی نیست (ایروانی، ۴۸۷/۳).

دانشمندان پس از سلطان العلماء بر این نکته اتفاق‌نظر دارند که موضوع‌لهِ الفاظ مطلق، ماهیت مهمله است که قابلیت دارد تمام خصوصیات اطلاق و تقیید بر آن عارض شود و خارج از قلمروِ موضوع‌له ماهیت است (مظفر، ۱۸۱/۱؛ روحانی، ۴۴۵/۳تا۴۴۶؛ ملکی اصفهانی، ۱۴۳/۱). سلطان العلماء و اصولیان مشهورِ پس از ایشان بر این باورند که اسمای اجناس برای دلالت بر اصل طبیعت وضع شده‌اند و دلالت این‌گونه الفاظ بر اطلاق و تقیید بر اساس مقدمات حکمت و به‌حکم عقل است و ربطی به ظهور وضعی ندارد (سمیعی، ۴۸/۴تا۴۹)؛ لذا مطلق همانند عموم، قابلیت صدق بر تمامی افراد خود را دارد. تمایز آن‌ها به این است که عمومیت در عام از ادات، ساختمان جمله و سیاق ترکیب کلمات جمله استنباط می‌شود (محقق داماد، ۹۸/۱تا۹۹) و ظهور عام در عموم به وضع است و متوقف بر چیزی نیست؛ ازاین‌رو ظهور آن تنجیزی است. اما ظهور مطلق در اطلاق خود، ظهور تعلیقی و مبتنی بر مقدمات حکمت است (موسوی بجنوردی، ۱۶۶)؛ ازاین‌رو استفادهٔ شیوع از اطلاق، نیازمند قرینهٔ حالیه یا مقالیه یا قرینهٔ عقلیه است، به‌دلیل اینکه متکلم درصدد بیان تمام مراد خود است. وقتی قدر متیقن در مقام خطاب نبود، به دلالت قرائنِ ذکرشده، اشاعه در تمام افراد دارد و با تمام‌بودن مقدمات حکمت، عقل بر آن دلالت و حکم می‌کند (عراقی، ۴۷۲). لذا باورمندان به وضع الفاظ برای ذات معانی، برای اثبات اطلاق و شمول آن بر تمام افراد، نیازمند قرینهٔ عامی به‌عنوان مقدمات حکمت هستند؛ زیرا مطلق در ذات معنای خودش دلالتی جز بر ماهیت مبهم ندارد؛ یعنی هیچ تعین و تشخص در او لحاظ نشده و مهمل است (محمدی، شرح کفایة الاصول، ۳۵۶/۳). بنا بر مشهور، ماهیت سه نوع اعتبار دارد: ۱. ماهیت به شرط شیء، مثل انسان با قید ایمان؛ ۲. ماهیت به‌شرط لا؛ ۳. ماهیت لابه‌شرط (مظفر، ۱۷۴/۱تا۱۷۵) و در ماهیت مبهم، هیچ‌یک از اعتبارات سه‌گانه لحاظ نشده است؛ بنابراین بر اساس قرینهٔ عامه، کلام مطلق است و به‌مقتضای آن ظهور

در اطلاق دارد و احراز می‌شود که متکلم در مقام بیان مراد خود است (قلی‌زاده، ۱۸٦؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۳٤/۲).

نتیجه اینکه لفظ مطلق هیچ نوع دلالتی بر شیوع و ارسال ندارد، مگر باوجود قرینهٔ خاص (حالیه و مقالیه) یا قرینهٔ عام (آخوند خراسانی، ۲٤۷). قرینهٔ عام که همان مقدمات حکمت است، دارای شرایط زیر است:

۱. امکان اطلاق و تقیید: به‌معنای آنکه متعلق و موضوع قبل از فرض تعلق حکم، قابلیت انقسام داشته باشد، لذا در غیر این صورت امکان اطلاق محال است.

۲. قرینهٔ مشخص‌کننده بر وجود ارادهٔ جدی مراد متکلم اقامه نشده باشد؛ زیرا اگر مولا قرینه‌ای (اعم از قرائن حالیه و مقالیه، متصله و منفصله) تعیین کرده باشد؛ مثل اینکه گفته: اعتق رقبة مؤمنة، در این موارد جای تمسک به اطلاق از کلام مولا نیست (صالحی مازندرانی، ۲۲۹/٤تا۲۳۰؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۵۵۲/۳).

۳. متکلم در مقام بیان باشد؛ یعنی درصدد بیان تمام مراد باشد اعم از اینکه مراد وی جدی باشد یا غیر آن. لذا اگر متکلم در مقام اجمال یا اهمال‌گویی باشد، برای اطلاق ظهوری منعقد نمی‌شود (آخوند خراسانی، ۲٤۷؛ مظفر، ۱۸۱/۱تا۱۸۵).

٤. اطلاق مشروط است بر فقدان قدر متیقن در مقام تخاطب؛ زیرا وقتی امری متیقن از ظاهر لفظ به ذهن مخاطب تبادر می‌کند، کلام در آن ظهور دارد.

پرسش‌هایی که این پژوهش درصدد واکاوی و پاسخ‌گویی به آن‌ها است، عبارت‌اند از: مصادیق قدر متیقن کدام است و اختلاف و تفاوت آن‌ها چگونه است؟ نسبت بین قدر متیقن و تمسک به اصل اطلاق و طرق کشف آن چیست؟

۱. مفاهیم کاربردی پژوهش

أ. مطلق و مقید: مطلق در لغت، رهاشده (المرسل) بیان شده است و مقید، مقابل آن است (فراهیدی، ۱۰۱/۵). وقتی گفته می‌شود: «إن فلانا مطلق العنان»؛ یعنی «أنه غير مقيد» کما یقال: «أطلقت الناقه» إذا حل عقالها و «اطلق الاسير إذا خلى سبيله» (زبیدی، ۳۰/۱۳). لذا فقها آن را به همین معنای لغوی بدون قید و شرط‌بودن تلقی کرده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۹۲/۲). در اصطلاح علم اصول به‌معنای «ما دلّ على شائع فى جنسه» است (آخوند خراسانی، ۳۲٤) که صلاحیت انطباق شمولی دارد، اعم از اینکه عموم آن استغراقی، بدلی و مجموعی باشد (نورانی، ۲۸۹). گاهی به اعتبار احوال در علم شخصی،

می‌توان آن را به اطلاق توصیف کرد؛ هر چند به اعتبار افراد شیوع نداشته باشد (مظفر، ۱۷۱/۱تا۱۷۲؛ صافی گلپایگانی، ۵۱۹/۱). در تعریف دیگری مطلق عبارت از چیزی است که قید ندارد و به‌معنای شیوع و سریان به افراد نیست (خمینی، تنقیح الاصول، ٤۳۲/۲). در تقریراتی از ایشان گفته شده است:«فتحصل ممّا ذکرنا: أنّ المطلق و المقیّد، غیرمرتبطین بباب دلالة اللفظ، و لیس مصبّهما مختصّاً بالماهیات الکلّیة، بل یعمّها و الجزئیات، و الأعلام الشخصیة، و المعانی الحرفیة» (خمینی، جواهر الاصول، ٥۱۷/٤ و ٥۸۰). در تعریف شهید صدر آمده است: اگر معنایی تصور شود که در آن وصفی زائد یا حالتی خاص باشد، این کلام مقید است و اگر مثلاً مفهوم انسان تصور شود و چیزی به آن اضافه نشود، این اطلاق است (۱۰۰/۲). در خصوص تقابل بین اطلاق و تقیید هم آراء اختلافی است؛ برخی قائل به تقابل تضاد هستند (خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۷۳/۲تا۱۷۹) و عده‌ای آن را از باب تقابل عدم و ملکه می‌دانند (نائینی، ۱۰۳/۱) و گفته‌اند: اطلاق یعنی عدم تقیید در چیزی که شأن آن تقیید است. هر کجا تقیید ممکن باشد، اطلاق ممکن است و هر کجا تقیید ممکن نباشد، اطلاق نیز ممکن نخواهد بود (ملکی اصفهانی، ۱٤۰/۱). امام خمینی نیز آن را از باب تقابل ملکه و عدم می‌داند و می‌گوید: نسبت بین اطلاق و تقیید شبیه تقابل ملکه و عدم است؛ زیرا مطلق، نبودن قید در چیزی است که به‌اعتبار عقلایی شأنیت تقیید را دارد (جواهر الاصول، ٥۱۷/٤). عده‌ای آن را تقابل از نوع تناقض تلقی کرده‌اند: «و ذلک لان الاطلاق نرید به الخصوصیه التی تقضی صلاحیه المفهوم للانطباق علی جمیع الافراد و هذه الخصوصیه یکفی فیها مجرد عدم لحاظ أخذ القید الذی هو نقیض للتقیید» (صدر، ۱۰٥/۲تا۱۰٦).

ب. قدر متیقن: قدر به‌معنای اندازه و قلمروِ وجودی هر چیزی است (راغب اصفهانی، ۱٤۱۲ق، ۳۹٤تا۳۹٦). واژهٔ متیقن به‌معنای اطمینان‌داشتن نفس به حکم با اعتقاد به صحت است (طریحی، ۱٤۱٦ق، ۲۷۷/٥؛ فراهیدی، ۱۱۲/٥تا۱۱۳) و در اصطلاح، فرد یا حصه‌ای از مطلق است که یقین به شمول و فراگیری حکم به آن فرد یا حصه‌ای از مطلق داریم و موارد دیگر، مشکوک است (فاضل موحدی لنکرانی، اصول فقه شیعه، ٥۳٥/٦؛ شیروانی، ۱۱۸؛ جمعی از محققان، ٦۲۸) و نیز گاهی در جایی به کار می‌رود که اگر در موردی حکمی برخلاف قاعده باشد، باید به همان مورد اقتصار کرد و آن را به موارد مشابه سرایت نداد؛ بلکه اشباه و نظائر آن، تابع حکم قاعده خواهد بود (منتظری، ٤۳٤/۸).

قدر متیقن بر دو قسم است: یک. قدر متیقن در غیر مقام تخاطب: هر کلی، فرد یا افراد بارز دارد. فرض قدر متیقن در غیر مقام تخاطب، همان افراد برجسته و مشخصی است که هیچ‌گونه ابهام و تردیدی در فردیت آن‌ها برای ماهیت مطرح نیست که این نوع از قدر متیقن، قدر متیقن به‌حسب غلبهٔ وجود است (آخوند خراسانی، ۲٤۷؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ٥٥۰/۳). در عبارت «قلد المجتهد» که

قدر متیقن آن، وجوب تقلید از مجتهد اعلم است، هرچند دلیل اطلاق دارد و می‌توان به آن تمسک کرد و تقلید از مجتهد غیراعلم را نیز جایز دانست (قلی‌زاده، ١٥٤؛ جمعی از محققان، ۳۸۰تا۳۸۱؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)، ٥٠٤/٦).

دو. قدر متیقن در مقام (محاوره): وقتی متکلم کلامی را القا می‌کند، مخاطب از این کلام چیزی را استفاده می‌کند که به‌طور یقین مراد متکلم است (صنقور، ۳۷۱/۲). مولا با عبد خود دربارهٔ فواید گوشت گوسفند گفت‌وگو می‌کند، آن‌گاه به وی امر می‌کند: «اشتر اللحم»؛ کلام او مطلق گوشت است، ولی قدر متیقن در مقام محاوره، گوشت گوسفند است (ولایی، ۳۱۰تا۳۳۵؛ جمعی از محققان، ٦٢٩تا٧٧١؛ هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت(ع)، ٥٠٤/٦).

ج: انصراف: انصراف در لغت، از ریشهٔ «صرف» به‌معنای «رد الشئ عن وجهه» آمده است (ابن‌منظور، ۳۲۸/۷). این واژه به‌معنای برگشتن، دست‌برداشتن و روی‌گرداندن نیز ذکر شده است (طریحی، ۸۱/۵) و در اصطلاح به‌معنای توجه ذهن به برخی از افراد طبیعت، هنگام شنیدن لفظ مطلق است (صنقور، ۳۷۷/۱)، درحالی‌که لفظ دارای معنایی فراگیر و شامل افراد متعدد است؛ مثل اینکه از شنیدن کلمهٔ حیوان، ذهن به غیرانسان انصراف پیدا می‌کند و خود انسان به ذهن نمی‌آید، درحالی‌که حیوان، انسان را نیز شامل می‌شود یا با شنیدن جملهٔ «امسحوا» در آیهٔ وضو، ذهن انسان به‌سوی مسح با دست می‌رود نه چیز دیگر. منشأ، انس ذهن با فرد یا معنای خاص یا کثرت استعمال لفظ در معنای خاص یا غلبهٔ وجودی فرد یا مصداق خاص است (مظفر، ۱۸۹/۱؛ جمعی از محققان، ٢٦٦؛ قلی‌زاده، ٦٤). البته انصراف بر دو قسم است ۱. انصراف بدوی؛ ۲. انصراف ناشی از کثرت استعمال.

انصراف بدوی مانع انعقاد اطلاق نیست، برخلاف انصراف در اثر کثرت استعمال که برخی آن را مانع انعقاد اطلاق می‌شمرند (ولایی، ١٢٦). در تبیین این معنا شهید صدر آورده است: «و اما النحو الاول فلا یؤثر علی إطلاق اللفظ شیئا، لأنه انس ذهنی بالحصة مباشرة دون أن یؤثر فی مناسبة اللفظ لها ... و اما النحو الثانی فکثرة الاستعمال المذکورة قد تبلغ إلی درجه توجب نقل اللفظ من وضعه الاول إلی الوضع للحصة....فلایمکن إثبات الاطلاق بقرینة الحکمة (٢٤٧/١). توضیح نهایی خواهد آمد.

۲. مانعیت قدر متیقن از اطلاق

اینک سؤال این است که کدام‌یک از اقسام قدر متیقن، مانع از اطلاق است؟ در این زمینه دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است.

۲. ۱. قرینیت قدر متیقن برای مقدمهٔ در مقام بیان‌بودنِ متکلم

با توسعه و تسامح می‌توان اولین نظر را در خصوص رابطهٔ اطلاق و قدر متیقن این‌طور ارائه داد. همان طور که گفته شد یک مطلق در خصوص حصه‌ای از آن سه صورت دارد: ۱. نبودن قدر متیقن ۲. قدر متیقن خارجی ۳. قدر متیقن در مقام تخاطب. در این زمینه نزاع این بود که اگر قدر متیقن تخاطبی باشد، عنوان در خطاب، در نظر مشهور سبب اجمال نیست و مطلق است، ولی نزد آخوند مجمل است. اما عده‌ای در این راه روش دیگری برگزیده‌اند؛ بدین بیان که نه با مشهور موافق‌اند و نه با مبنای صاحب کفایه، بلکه قدر متیقن را یکی از قرائنی می‌دانند که نشان می‌دهد که آیا متکلم در مقام بیان هست یا نیست؟ و اینکه تشخیص قرینیت آن برعهدهٔ عرف است (مددی، ۱۳۹٦، ۵۲تا۵٤). بنابراین عامل مؤثر در تمسک به اطلاق، در مقام بیان تمام مرادبودنِ متکلم است که اهمال و اجمالی در آن نیست و قدر متیقن به هر دو قسم خود نمی‌تواند مانع از انعقاد اطلاق بشود، زیرا قدر متیقن نمی‌تواند صلاحیت بیان برای تقیید باشد (صالحی مازندارنی، ۳۳٤/۲تا۳۳۱).

۲. ۲. دیدگاه تفصیل بین قدر متیقن در مقام خطاب و خارج از آن

صاحب کفایه و برخی دیگر از اصولیان بر این باورند که قدر متیقن در مقام خطاب مانع تحقق اطلاق است، اما قدر متیقنِ خارج از خطاب، مانع اطلاق نیست؛ زیرا هیچ‌گاه مطلقی از چنین قدر متیقنی خالی نیست و اگر این نوع از قدر متیقن مانع از ظهور اطلاق باشد، هرآینه اطلاقی منعقد نخواهد شد و عرف چنین قدر متیقنی (خارجی) را مانع از انعقاد اطلاق برای اسم جنس نمی‌داند (آخوند خراسانی، ۲٤۷تا۲٤۸؛ فاضل موحدی لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۵۵۰/۳؛ سبحانی تبریزی، الوسیط، ۲۳۸/۱). همان گونه که در حدیث آمده است شخصی سؤال می‌کند که با وقوع نجاست در چاه خانه‌اش، آب چاه نجس می‌شود یا نه؟ امام می‌فرماید: «ماء البئر واسع لا یفسده شیء الّا ان یتغییر» (کلینی، ۲۰/۵تا۲۱). در اینجا چاه خانهٔ سائل، قدر متیقن در مقام تخاطب است، اگرچه اطلاق آب چاه است یا مثلاً وقتی مولا می‌گوید: قلد المجتهد؛ قدر متیقن تقلید از مجتهد اعلم است یا احل اللّه البیع؛ اینجا قدر متیقن بیع به لفظ عربی و ماضی است، چون احتمال نمی‌دهیم که غیر این مراد باشد ولی این مراد نباشد (محمدی، شرح اصول فقه، ۳٦۵/۱). در نظر دیگری آمده است: اگر خطاب مشمل بر خصوصیاتی باشد که از نگاه عرف، به‌طور قطعی قابلیت دارد که حصه‌های معیّنی را متکلم اراده کرده است، مانع از ظهور انعقاد اطلاق است؛ زیرا به احتمال قوی، مراد جدی متکلم همان قرینهٔ عرفی است و باوجود قرینهٔ ذکرشده نمی‌توان ارادهٔ جدی را مطلق دانست (صنقور، ۳۷۱/۲تا۳۷۲).

۲. ۳. عدم فرق بین اقسام قدر متیقن

بسیاری از فقیهان اصولی، فقدان قدر متیقن در مقام محاوره از مقدمات حکمت را برای اخذ و تمسک به اطلاق بی‌اعتبار می‌دانند و بر این باورند که قدر متیقن، مانع تمسک اطلاق نیست (اراکی، ٤٨٦/۱؛ فاضل موحدی لنکرانی، اصول فقه شیعه، ٥٣٦؛ خویی، اجود التقریرات، ٥٣٠/۱؛ مکارم شیرازی، ۲۰۷/۲؛ فیاض، ٦١٤/٦؛ مؤمن قمی، ۵۴۹/۱؛ صالحی مازندارنی، ۳۳۱/۲تا۳۳۴). برخی معتقدند اگر وجود قدر متیقن مانع از تمسک به اطلاق است، لازم نیست این شرط در قدر متیقن در مقام مخاطب رعایت و لحاظ شود، بلکه هر قدر متیقنی اعم از اینکه از ذات لفظ یا از خارج ثابت شده باشد، می‌تواند مانع و قادح اخذ به اطلاق باشد (عراقی، ۴۷۷). همین دیدگاه بنا بر ادلۀ زیر مختار نویسندگان است که عبارت‌اند از:

أ. لازمۀ اعتبار این مقدمه (انتفاء القدر المتیقن فی مقام التخاطب) برای تمسک به اطلاق، امکان‌نداشتن تمسک به بسیاری از اطلاقات در کتاب و سنت است، ازاین‌رو طبق آن در باب اطلاقات باید از قدر متیقن فحص و تحقیق کرد. درصورتی‌که سیرۀ عملی فقها و اهل شرع برخلاف آن است که در روایات هیچ‌گونه اعتنایی به شأن نزول آیات و مورد سؤال درصورتی‌که جواب سؤال مطلق باشد، نمی‌کنند (مکارم شیرازی، ۲۰۷/۲).

ب. وجود قدر متیقن از قبیل قیود احترازی نیست که متکلم در کلام خود آن را اخذ می‌کند. نهایت چیزی که می‌توان انتظار داشت اثبات حکم، راجع به قدر متیقن است، اما در خصوص غیر آن ساکت است و فایده‌ای ندارد، در این صورت می‌توان به اطلاق تمسک کرد و حکم را به غیر آن سرایت داد (همو).

ج. اگر قدر متیقن مانع اطلاق است، چه فرقی بین قدر متیقن در مقام محاوره و خارج از محاوره است؟ زیرا وقتی که مولا بر حسب اعتماد بر وجود قدرمتیقن، قید را ذکر نکند، در قسم دوم قدر متیقن نیز جاری است و سبب عدم جواز تمسک به اطلاق می‌شود، درصورتی‌که مخالف این نظر به آن ملتزم نیست. بنابراین، دو مقدمه از مقدمات حکمت (متکلم در مقام بیان باشد، نبود امری که سبب تعیین شود) معتبر است (همو، ۱۸۹تا۱۹۰).

د. برخی نیز در نقد تحلیل آخوند خراسانی گفته‌اند: متفرع‌کردن انعقاد اطلاق بر مسئلۀ لزوم اخلال بـه غرض ممنوع است و همین که متکلم در مقام بیان باشد و قرینه‌ای بر تقیید ذکر نکند، سبب ظهور کـلام او در آن چیزی می‌شود که موضوع حکم قرار داده است و آن نیز تمام موضوع است. به‌تعبیـر دیگـر، مقـدمات دوگانۀ حکمت (عدم قرینه بر تقیید، در مقام بیان‌بودنِ متکلم) برای اطلاق، قـائم‌مقـام وضـع و بلکـه از آن

قوی‌تر است و سبب ظهور کلام در اطلاق می‌شود. دلیل قاطع بر اخذ و تمسک به اطلاق و حجیت آن در اقسام قدر متیقن (بدون اینکه فرقی بین دو قسم قدر متیقن باشد) است که دلیل محکمی در کشف ظهور اطلاقات است، لذا وجود و نبود قدر متیقن ضرری به اطلاق نمی‌زند و جزء مقدمات حکمت نیست (مؤمن قمی، ۵۴۹/۱). در جمع‌بندی و خلاصهٔ این نظر می‌توان گفت: صاحبان دیدگاه مذکور، قول حق را بر این مبنا می‌دانند که فرقی بین اقسام قدر متیقن در مقام تمسک بـه اطلاق وجود نـدارد و مختار آن‌ها اعتبارنداشتن این مقدمه است و افزون بر دو مقدمهٔ عدم احراز در مقام بیان‌بودنِ متکلم و نیز قرینه بر تقیید، موارد دیگری را هم به‌عنوان مانع اطلاق‌گیری بیان می‌کنند که برای تکمیل بحث به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲. ۳. ۱. عدم انطباق و صدق موضوع حکم بر موردی یا شک در صدق آن

در این صورت، مجالی برای اخذ به اطلاق نیست؛ زیرا تحقق اطلاق، فرع بر صدق موضوع حکم است. برای فهم موضوع مثالی ذکر می‌شود (ربط مستقیم به اصل مسئله ندارد؛ بلکه می‌خواهیم استفاده‌نکردن از اطلاق‌گیری در شرایط محرزنبودن موضوع روشن شود): یکی از اموری که جلوی ضمان را می‌گیرد و مسقط ضمان است، قاعدهٔ اقدام خواهد بود. فقط درصورتی‌که غار جاهل و فاعل متضرر خود اقدام کرده است و قاعدهٔ اقدام جلوی ضمان را می‌گیرد. قدر متیقن قاعده صورتی است که غار عالم و فاعل متضرر جاهل باشد. مسلماً در جایی که غار عالم و فاعل متضرر جاهل باشد، قاعدهٔ «المغرور یرجع الی من غره» جاری می‌شود. اما اگر غار و فاعلِ متضرر هر دو جاهل باشند، محل شك است که آیا می‌توان به عموم یا اطلاق قاعدهٔ «المغرور یرجع الی من غره» تمسك کرد؟ ما نمی‌دانیم عنوان غار بر شخص جاهل هم صادق است یا نه؟ در اینجا نمی‌توان به عموم عام یا اطلاق تمسك کرد. اگر دلیلی وارد شد و گفت: «اکرم العلماء»؛ عالمی را اکرام کن. اگر راجع به شخصی شك کردیم که آیا عالم است یا نه؟ اگر اصلاً نتوان احراز موضوع کرد و شك در اصل عالمیت شخص بود، نمی‌توان به عموم عام یا اطلاق تمسك کرد (بجنوردی، ۱۵۴/۱تا۱۵۵).

۲. ۳. ۲. انصراف مستمر و ثابت

طبق عبارات اصولیان، انصراف مختلف است. برخی آن را دو قسم دانسته و گفته‌اند: گاهی انصراف ناشی از ظاهربودنِ لفظ در مقید است؛ به این معنا که خود لفظ به‌سبب و کثرت استعمال آن در مقید و شایع‌بودن ارادهٔ مقید از آن، انصراف به مقید دارد و گاهی ناشی از این امر نیست، بلکه منشأ آن اسباب بیرونی مانند غلبهٔ وجود یا سروکار داشتن فراوان با آن است (مظفر، ۱۸۹/۱). برخی دیگر همین مطلب را تحت‌عنوان بدوی و استمراری آورده‌اند (سبحانی تبریزی، المحصول فی علم الاصول، ۶۱۹/۲). یکی دیگر از اصولیان معتقد است انصراف سه قسم دارد: گاهی انصراف از غلبهٔ وجود در خارج و گاهی از تشکیک در ماهیت برحسب فهم عرفی ناشی می‌شود و گاهی به‌گونه‌ای است که عرف شک می‌کند که آیا فرد

مصداق لفظ مطلق است یا خیر و درنتیجه لفظ به غیر آن فرد انصراف دارد (نائینی، ۵۳۲/۱). اما در نگاهی جامع، برای انصراف شش قسم تصور شده است: ۱. انصراف خطوری؛ ۲. تشکیک بدوی؛ ۳. انصرافی که سبب شک ماندگار می‌شود؛ ۴. انصرافی که سبب پیدایش و ظهور جدید در کلام می‌شود؛ ۵. انصرافی که سبب پیدایش اشتراک در لفظ می‌شود؛ ۶. انصرافی که سبب نقل می‌شود (حکیم، ۵۶۱/۱).

برای تحلیل آنچه که مناسب دیدگاه اخیر (قدر متیقن را به هر دو قسم مانع اطلاق نمی‌دانست) است می‌توان باتوجه‌به آرائی که در خصوص انصراف وجود دارد، این‌طور خلاصه کرد که انصراف یا ناشی از کثرت استعمال یا به‌سبب فراوانی مصداق و رفتن ذهن به فرد اکمل از ماهیت یا انصراف به قدر متیقن است. صاحب کفایه در این زمینهٔ اخیر گفته است درصورتی‌که لفظ مطلق به‌خصوص بعضی افراد یا اصناف انصراف داشته باشد، اطلاقی برای آن وجود ندارد؛ زیرا در همان بعض، ظهور دارد یا اینکه آن بعض، قدر متیقن از آن مطلق خواهد بود (آخوند خراسانی، ۳۸۸/۱).

به‌نظر نگارندگان در هریک مناقشاتی وجود دارد. انصراف به‌سبب فراوانی مصداق و رفتن ذهن به‌سمت فرد اکمل، انصراف بدوی تلقی شده است که مانع حجیت نیست؛ زیرا اولاً فرد اکمل، علت منحصره نیست؛ ثانیاً اگر فرض کنیم ازنظر کبروی بحث، علت منحصره، اکملِ افراد علیت است، دلیلی ندارد که اطلاق از این نظر انصراف به اکمل افراد آن داشته باشد، چراکه انصراف معلول یکی از دو امر است: کثرت استعمال یا کثرت وجود که این دو امر در علت منحصره منتفی است (سبحانی تبریزی، المحصول، ۳۵۶/۲تا۷۰۳). از سوی دیگر، انصرافِ ناشی از کثرت استعمال را خارج از بحث دانسته‌اند؛ زیرا لفظ در معنای جدید حقیقت پیدا کرده است و انصراف نیست (مکارم شیرازی، ۱۸۸/۲تا۱۸۹).

تحلیل بیشتر این دو قسم و به‌خصوص قسم سوم بر اساس دیدگاه شهید صدر که مختار نگارنده نیز می‌باشد، به شرح زیر است:

أ. انصراف گاهی ناشی از غلبهٔ وجودی برخی از افراد مطلق، به‌سبب انس ذهن به این حصهٔ غالب است. این انصراف بدوی است و منشأ اثر و سبب هدم اطلاق نمی‌شود؛ زیرا این نوع از معنای خاص، مسبب و مستند به لفظ نیست تا مشمول دلیل حجیت ظهور شود، بلکه این معنا ناشی از غلبهٔ خارجی است که دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد. لذا ممکن است انصراف به قدر متیقن هم از این قبیل باشد.

ب. انصراف گاهی ناشی از کثرت استعمال در حصهٔ معینی است که یا به‌نحو مجاز یا از باب تعدد دال و مدلول است و این انس و ارتباط بین لفظ و معنای خاصی است و ناشی از استعمال لفظ در معنایی است

که مرجع آن به وضع تعینی همانند منقول و لفظ مشترک بر می‌گردد. بنابراین اگـر انصـراف بـه ایـن رتبـه از کثرت استعمال و شدت علاقه بین معنا و لفظ رسیده باشد، سبب اجمال و تام‌نبودن اطـلاق و قـدر متـیقن است.

ج. گاهی انصراف ناشی از مناسبات عرفی یا عقلایی است که این مناسبت عرفی و عقلایی سبب تقیید می‌شود (صدر، ۴۳۲/۳تا۴۳۱). این انصراف ناشی از مناسبت‌های حکم و موضوع است، لـذا در صـورت تغییر حکم، انصراف نیز تغییر می‌کند. این نوع از انصراف حجیـت دارد و سـبب نـابودی و مـانع مقـدمات حکمت برای دلالت بر اطلاق می‌شود؛ زیرا از باب مناسبت‌های حکم و موضوع (قرائن لبی متصلی) سبب ظهور در دلیل مقید شده است و هرگاه به‌سبب این قرائن، حکم ظهور در مقیـد مـی‌یابـد و حجیـت اطـلاق خنثی می‌شود (همو، ۵۲۹/۷)، وجه ظهوریت مناسبت حکم و موضـوع ایـن‌گونـه تقریـر شـده اسـت کـه مناسبت حکم و موضوع، نوعی ظهور است که در ذهن انسباق و تبادر دارد (صغرا) و هـر ظهـوری حجـت است (کبرا)؛ لذا هرآنچه در ذهن به‌سبب مناسبت حکم و موضوع سبقت و تبادر دارد، حجت است، مگـر اینکه احکام ما احکام تعبدی باشد که عرف بین حکم و موضوع ارتکاز و مناسبتی در تعمیم یـا تخصـیص حکم نمی‌یابد تا طبق قاعدهٔ مناسبت حکم و موضوع عمل کند (حیدری، ۱۵۶/۲تا۱۵۷). شایان ذکر است که این قاعده از باب قرائن لفظیه نیست، بلکه از قرائن حالیه یا مقالیه است (صنقور بحرینـی، ۳۲۹/۱). در واقع این مورد همان انصراف استمراری است که در ذهن برخی اصولیان مانع اطلاق می‌شود.

بنابراین مترتب بر این دیدگاه می‌توان گفت که هرگاه انصراف ذهن بـه قـدر متـیقن، مسـبب از تناسـب حکم و موضوع باشد، به‌سبب ظهور، تمسک به اطلاق ممنوع است؛ چراکـه وقتـی عـرف ارتبـاط حکـم و موضوع را سنجید و تناسبات موجود میان آن را ملاحظه کرد، می‌گوید: بعضی از موارد را شامل نمی‌شـود و در واقع آن را مقید می‌سازد.

برای نمود عینی و فهم بهتر این مطلب چند مثال فقهی ارائه می‌شود. در روایات آمـده اسـت: نمـاز در شَعر و وَبَر «ما لایؤکل لحمه» باطل است که «ما لایؤکل» در اینجا مطلـق اسـت، ولـی تناسـبات حکـم و موضوع سبب می‌شود ذهن شنونده از انسان منصرف شود و بگوید اگر موی انسان دیگری در لباس مصـلی باشد، نماز مانعی ندارد. پس بی‌اشکال، انصراف سبب تقیید می‌شود و کسی هم منکر آن نیست یا هرگاه در محیطی که اهل کتاب برخلاف مشرکان و کفار با پرداخت جزیه جانشان محفـوظ اسـت، بگوینـد: «سـنّوا بالمجوس سنة اهل الکتاب»، عرف می‌گوید منظور در همین موضوع است نه در تمام احکام که اگـر مـثلاً کسی نذری یا وقفی یا وصیتی برای اهل کتاب کرد، با توسعه بگـوییم مجـوس هـم ملحـق بـه آن‌هاسـت. خلاصه اینکه، در این روایات به تناسب حکم و موضوع بعید است مجوس تمام احکام اهل کتاب را داشـته

باشند و ذوق عرفیِ مشخص آن را نمی‌پذیرد. در خصوص جزیه و امثال آن که مورد خود روایت است و تردیدی نیست اما عمومیت آن روشن نیست، به‌خصوص اینکه بعضی از عامه نیز نکاح آن‌ها را جایز نمی‌دانند (شبیری زنجانی، ۱۶). بیان بیشتر مطلب اینکه، مطلقات که به عرف القا می‌شود، در اثر قرائن لفظی یا مقامی و تناسبات حکم و موضوع و احکام دیگر و... راجع به شمول حکم به برخی افراد یقین کرده و در توسعهٔ حکم راجع به برخی افراد تردید می‌شود. اگر نکات منشأ تردید، قرائن متصل همچون قرائن لفظی یا ارتکازات عقلی، محفوف به کلام باشد، قدر متیقن در مقام تخاطب سبب می‌شود که به‌محض شنیدن مطلق در شمول، در خصوص برخی افراد تردید پدید آید و اگر نکات منشأ تردید، قرائن منفصل همچون ملاحظهٔ احکام مشابه باشد، قدر متیقن خارجی است. مثال قدر متیقن در مقام تخاطب، روایت صحیح زراره در باب قاعدهٔ تجاوز است؛ «قال قلت لأبی عبدالله(ع): رجل شک فی الاذان و قد دخل فی الاقامة؟ قال یمضی، قلت: رجل شک فی الاذان و الاقامة و قد کبر؟ قال یمضی ... قلت: شک فی التکبیر و قد قرأ؟ قال: یمضی، قلت: شک فی القراءة و قد رکع؟ قال یمضی، قلت شک فی الرکوع و قد سجد قال یمضی علی صلاته، ثم قال یا زرارة اذا خرجت من شیء ثم دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء». آیا این روایت بنا بر قدر متیقن در مقام تخاطب، در خصوص صلاة است یا در بقیهٔ ابواب هم عمومیت دارد. بر اساس آنچه که گفته شد تقریر پاسخ چنین است که فرقی بین قدر متیقن در مقام تخاطب و قدر متیقن خارجی نیست؛ زیرا قرینهٔ منفصله و قرینهٔ متصله، ارادهٔ جدی را از بین می‌برد، باوجود قرینهٔ منفصله، برای کلام ظهوری در ارادهٔ واقعی (نه ارادهٔ استعمالی) باقی نمی‌ماند و این کلام که قرینهٔ منفصله مانع از ظهور نیست، بلکه لفظ را از حجیت می‌اندازد کلام ناتمامی است، ازاین‌رو فرقی بین دو نوع قدر متیقن نیست (شبیری زنجانی، ۱۴۴۴تا۱۴۴۸).

۳. قدر متیقن در دیدگاه امام خمینی و شهید صدر

اینک با تبیین دیدگاه سوم، در همین زمینه وذیل آن به دو دیدگاه امام خمینی و شهید صدر نگاهی اجمالی انداخته می‌شود.

۳. ۱. بیان امام خمینی دربارهٔ قدر متیقن

مطلق در تعریف امام خمینی عبارت است از امری که قید ندارد. اطلاق به‌معنای لاقیدی و نه به‌معنای شیوع و سریان به‌سوی افراد است. در این صورت اگر متکلم در مقام بیان است و متعلق حکم را نفس طبیعت قرار داده است، لذا متعلق حکم را افراد ویژه و خاص قدر متیقن قرار نداده است (خمینی، تنقیح الاصول، ۴۳۲/۲). خلاصهٔ تقریر ایشان در خصوص قدر متیقن و نیز لاقیدی اطلاق چنین است که اولاً

وجود قدر متیقن موکّد بر اطلاق است؛ چون قدر متیقن در مقـام محـاوره، مـورد اعتمـاد و اعتنـا نیسـت و حکم، معلق بر نفس طبیعت است، لذا سبب تقویت اطلاق می‌شود و به تحقیق، حکم اعم از قدر متیقن و غیر آن است. اینکه اگر قدر متیقن به‌طور قطعی سبب انصراف کلام شود، اعتبار عدم آن محقق‌کنندهٔ اطلاق است نه ازجمله شرایط اخذ به اطلاق (همو، جواهر الاصول، ٥٤١/٤تا٥٤٠). در تعلیل می‌گوید: هذا کلّـه علی المختار فی باب الإطلاق؛ من عدم کون الطبیعة مرآة للأفراد، و لا وسیلة إلی لحـاظ الخصوصـیات و حالاتها و عوارضها (همو، تهذیب الاصول، ٢٧٤/٢).

ایشان تنها مقدمهٔ حکمت را احرازبودنِ متکلم در مقام تمام مراد، بدون اهمال و اجمال می‌داند و ضمن تحلیل مبنای خویش در باب معنای اطلاق و علت نفی بقیهٔ مقدمات، نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید: «فظهر ممّا ذکرنا: أنّ المقدّمات التی ذکرها المحقّق الخراسانی قدس سره فی استفادة الإطلاق، غیر محتاج إلیها إلّا المقدّمة الاولی، فبعد إحراز کون المولی فی مقام بیان تمام ما له دخل فی موضوع حکمه، لو شکّ فی اعتبار قید فیه لأمکن نفیه بالإطلاق، فتدبّر (همو، جواهر الاصول، ۵۸۰/۴). نظر شهید صدر هم در همین دیدگاه قرار می‌گیرد و با توضیح نظریهٔ خویش، به‌طور خلاصه می‌گوید: بر اساس آنچه گفتیم روشن می‌شود که تنها قرینهٔ حکمت؛ یعنی ظهور کلام در اطلاق، متوقف بر قید منفصل و متصل و بر نبود قدر متیقن نیست و ظاهر حال متکلم که در مقام بیان تمام مراد خود باشد، کبرای قرینهٔ حکمت است (۶۰۸/۲). ازاین‌رو گفته‌اند: وجود قدر متیقن مادامی که به حد انصراف نرسیده باشد، به اطلاق ضرری نمی‌زند (حائری یزدی، ۲۳۵). این بیان امام خمینی، نظر مختار را تأیید می‌کند.

۳. ۲. بیان شهید صدر

ایشان ابتدا تقسیمی را بیان می‌کند که گاهی در کلام مولا حصه‌هایی وجود دارد که در اختصاص حکم با هم در تزاحم‌اند و این به‌معنای نبود وجود قدر متیقن است. گاهی یکی از حصه و افراد مطلق، راجع به حصهٔ دیگر اولویت دارد که از خارج کلام فهمیده می‌شود، به‌طوری که اختصاص حکم به آن محتمل است تا به غیر آن. این نوع از قدر متیقن، خارج از کلام است. سپس ایشان در مقام نتیجه‌گیری می‌گوید: وجود قدر متیقن در مقام محاوره هرچند بر ارادهٔ ذات مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر صفت معینی است، دلالت می‌کند، اما این مقدار از قدر متیقن نمی‌تواند ظهور اطلاقی را بشکند و ظهور آن را خنثی کند، مادامی که وجود این نوع از صفت دلالتی بر این نداشته باشد که در مراد متکلم دخیل و عامل منحصر در موضوع حکم بوده است؛ به این معنا با نفی چنین صفتی، حکم نیز منتفی می‌شود و وظیفهٔ متکلم است قرینه ای نصب کند و چنین قیدی مراد جدی متکلم است. گویا بر صاحب کفایه بین دلالت کلام بر ذات

مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر صفت معینی است با کلامی که دلالت می‌کند بر قیدیت این صفت و دخالت آن در موضوع حکم، خلط شده است. درصورتی‌که آنچه موجب اختلال می‌شود، دلالت کلام بر قید بودن صفت معینی است که دخیل در موضوع حکم است (نه صرف ذات مقید به وصف حصه‌ای که مشتمل بر این صفت است) (صدر، ۲۷۷تا۲۷۹). بنابراین درصورتی‌که متکلم درصدد بیان تمام موضوع

کلی برای حکم در مقام جعل است و کلام دارای قدر متیقن مستفاد از مقام محاوره است، امکان ندارد از قدر متیقن به‌عنوان قرینۀ متصل بر اختصاص حکم به مقید استفاده کرد؛ زیرا اختصاص و ثبوت حکم برای قدر متیقن محتمل است و در مقابل آن هم احتمال اختصاص حکم به‌عنوان مطلق وجود دارد (احمدی بهسودی، ۳۶۸/۱تا۳۶۹).

۴. قرائن فهم قدر متیقن

در این خصوص به‌طور خلاصه به برخی ابزارهای اصولی می‌توان اشاره کرد. اصولیان که فی‌الجمله به نحوۀ احراز پرداخته‌اند، نوعاً کسانی هستند که مقدمۀ قدر متیقن را به همان مقدمۀ در مقام بیان‌بودنِ متکلم ارجاع داده‌اند و در متن هم کسانی بودند که فرقی بین قدر متیقن داخلی و خارجی قائل نبودند و ملاک اطلاق‌گیری یا مانعیت از آن را قرائن دیگری می‌دانستند.

۱. اصل عقلایی: دلیل قاطع بر اخذ و تمسک به اطلاق بدون تفاوت بین دو قسم قدر متیقن، بنای عقلا و فهم عرفی است که دلیل محکمی در کشف ظهور اطلاق‌ها است (مؤمن قمی، ۵۴۹/۱). جماعتی از علمای اصولی گفته‌اند: اگر مولا کلامی را گفت و قرینه‌ای هم بر اهمال یا اجمال نیاورد، عقلا آن کلام را بر مطلق حمل می‌کنند. پس طبق اصل عقلایی که اماره است، می‌توان به وجود قدر متیقن به‌عنوان قرینه بر کلامِ متکلم پی برد (مددی، ۴۱تا۴۲).

۲. ظهور حال: این بیان از شهید صدر است که از ظهور حال متکلم به‌صورت ظنی احراز می‌شود که متکلم در مقام بیان تمام مراد خود است و اگر این ظهور حال احراز شد، برای نسبت قدر متیقن، باید قرینه در کلام بیاورد (همان). در جای دیگری آمده است: ظاهر حال متکلم این است که وقتی مرام و مطلبی در نفس خود دارد و می‌خواهد آن را به‌واسطۀ کلام ابراز کند، باید در مقام بیان تمام مرام و مراد خود باشد و در این حالت اگر قیدی بر کلام خود نیاورد، می‌فهمیم که قیدی داخل در مرام او نیست و اگر قیدی باشد و درعین‌حال از بیان آن سکوت کند، این خلاف ظاهر حال او است: «لکان ذلک خلاف ظاهر حاله بانه فی مقام بیان تمام المراد بالکلام» (صدر، ۱۰۱/۱).

۳. احراز وجدانی: بدین معنا که مثلاً از خود متکلم شنیده شود و اگر احراز نشد، اصل نبود قرینه را پیاده می‌کنند که مشهور آن را یک اصل عملی عقلایی می‌دانند و شهید صدر آن را از باب شهادت سلبیه

می‌داند و ازآنجاکه این شهادت و اخبار و حجیت قول ثقه ظهورساز است، لذا حجت است (مددی، ۴۷).

٤. قرائن ارتکازیه: قرائن به لفظی و غیرلفظی تقسیم می‌شوند و بخشی از قرینهٔ غیرلفظی، قرینهٔ لبی ارتکازی است. قرینهٔ ارتکازی نیز به شخصی و عرفی عام منقسم می‌شود. از طریق ارتکاز شخصی، ذهن مخاطب به همان عنوان مفروض خودش منصرف می‌شود و در ارتکاز عرفی، کلام متکلم منصرف به همان ارتکاز عام عرفی می‌شود و گاهی باعث اجمال کلام است (همو، ۴۹). بنابراین اگر مثلاً در روایت وارد شده است که «ماء البئر واسع لاینجسه شیء لأنه له مادة» دلالت صریح دارد که آب، طاهر و مطهرِ چیزهای دیگر است و می‌توان آب چاه را از باب مثال فرض کرد و حکم را به تمام آب‌ها، اعم از چاه و غیرچاه که چشمه‌ها باشد به ارتکاز عرفی تعمیم داد (حسینی، ۲۸۳تا۲۸۴).

۵. حکم عقل و تناسب حکم و موضوع: قرینه‌ای که بین حکم و موضوع آن تناسب برقرار است به‌گونه‌ای که به ذهنیت مخاطب نیز متکی باشد و این اتکا در هریک از ابعاد عقلی، عقلایی و عرفی می‌تواند مطرح باشد. به‌حکم عقل و شناخت عرفیِ مناسبت حکم و موضوع، می‌توان قدر متیقن را به دست آورد که سبب نص صریح باشد که حکم در واقع متعلق برای بعضی افراد است (کمره‌ای، ۳۶۴/۱تا۳۶۵). گاهی انصراف (به قدر متیقن) که حجیت دارد و سبب نابودی و مانع مقدمات حکمت برای دلالت بر اطلاق و سبب ظهور در دلیل مقید می‌شود، از باب مناسبت‌های حکم و موضوع و قرائن لبی متصلی است (صدر، ۵۲۹/۷) و در تعلیل این معنا آورده است: «حیث ان الحکم له مناسبات و مناطات مرتکزه فی الذهن العرفی؛ بسببها ینسبق الی ذهن الانسان عند سماع الدلیل، التخصیص تاره و التعمیم اخری، و هذه الانسباقات حجه؛ لانها تشکل ظهورا للدلیل و کل ظهور حجة» (همو، بحوث فی علم الاصول، ۲۵۷/۱).

مناسبت حکم و موضوع نوعی ظهور است که در ذهن، انسباق و تبادر دارد (صغرا) و هر ظهوری حجت است (کبرا)؛ لذا آنچه در ذهن به‌سبب مناسبت حکم و موضوع سبقت و تبادر دارد، حجت است، مگر اینکه احکام ما احکام تعبدی باشد که عرف بین حکم و موضوع ارتکاز و مناسبتی در تعمیم یا تخصیص حکم نمی‌یابد تا طبق قاعدهٔ مناسبت حکم و موضوع عمل کند (حیدری، ۱٥٦/۲تا۱۵۷).

٦. وحدت سیاق: وحدت سیاقی در گفتار یا نوشتار گوینده در جایی شکل می‌گیرد که چند سیاق و چند ترکیب در کلام وجود دارد و سیاق‌ها هریک معنای مشخص و واضحی دارد، ولی در کنار هم قرارگرفتن آن‌ها مبرز معنای جدیدی است و این چینش الفاظ و معانی در مخاطب معنایی ایجاد می‌کند که مخالفت آن مناسب نیست؛ برای مثال شیخ انصاری تطبیق این مورد و استفاده از آن را در بحث خیار مجلس استناد می‌کند (انصاری، ۲۸/۵).

۷. قرینهٔ مورد: این قرینه به‌صورت شخصی در یکی از ارکان تخاطب استفاده می‌شود و در صورتی صلاحیت قرینیت دارد که متکلم متکی بر آن صحبت کند، وگرنه همان گونه که مشهور است و در متن هم

بارها اشاره شد، مورد مخصص نخواهد بود.

۸. **قرینه تعلیل:** یکی از قرینه‌های مؤثر در فهم کلام و ازجمله قدر متیقن، تعلیل‌آوری در کلام متکلم است؛ علتی که گوینده کلام خود را به آن مستند کرده است که بارها در ادبیات اصولی و فقهی استفاده شده است و این استفاده از علت منصوصه، خود تابعی از قواعد عقلایی ظهور کلام است (مسعودی، ۵).

۵. حجیت قرائن و قدر متیقن مأخوذ از آن‌ها

بعد از شمردن برخی از قرائن عقلایی و عقلی و عرفی برای فهم کلام متکلم و به‌خصوص در تشخیص قدر متیقن که کشف آن از مصادیق، کشف مراد استعمالی یا جدی متکلم است مختصراً به‌مبنای حجیت این نوع قرائن اشاره‌ای می‌شود. آنچه از مجموعهٔ کلمات اصولیان اصطیاد می‌شود، این است که دلیل حجیت قرائن درحقیقت همان دلیل حجیت ظهور است؛ زیرا این قرائن از مصادیق ظهورند و به‌تعبیر دیگر ظهور سازند. دلیل حجیت ظهور هم بنای عقلاست؛ بدین معنا که اهل لسان و عقلا در مفاهمات خود از این موارد استفاده می‌کنند و شارع هم در روش و نحوهٔ بیان مراد خود، طریق دیگر و راه جدید ابراز نکرده است. شیخ انصاری در این باب می‌گوید: «فاعتباره فی‌الجمله مما لااشکال فیه و لاخلاف؛ لان المفروض کون تلک الامور معتبره عند اهل اللسان فی محاوراتهم المقصود بها التفهیم، و من المعلوم بدیهیه أن طریق محاورات الشارع فی تفهیم مقاصد للمخاطبین لم‌یکن طریقاً مخترعاً مغایراً لطریق محاورات اهل اللسان فی تفهیم مقاصدهم (۱۳۷/۵).

نتیجه‌گیری

در این مقاله با جستاری اصولی در موضوعِ قدر متیقن، اقسام آن و اقوال موجود در خصوص مؤثربودنِ آن‌ها در اطلاق‌گیری، بحث شد و سه دیدگاه مطرح شد: نخست اینکه، برخی اصالتی برای قدر متیقن به‌عنوان یک مقدمهٔ مستقلِ حکمت قائل نیستند و آن را قرینهٔ احراز در مقام بیان‌بودنِ متکلم قلمداد می‌کنند؛ دوم اینکه، عده‌ای قدر متیقن در مقام تخاطب را مانع می‌دانند، ولی قدر متیقن خارجی را مضر نمی‌دانند و در دیدگاه سوم که با ادله به اثبات رسید و نظر مختار نویسندگان نیز بود، درست این است که فرقی بین اقسام قدر متیقن در تمسک به اطلاق نیست و هیچ‌کدام مانعیت برای تمسک به اطلاق ندارد، هرچند مقدمات حکمت، تام باشد؛ زیرا اگر وجود قدر متیقن مانع از تمسک به اطلاق است، لازم نیست این شرط در قدر متیقن در مقام مخاطب رعایت و لحاظ شود، بلکه هر قدر متیقنی اعم از اینکه از ذات لفظ یا از خارج ثابت شده باشد، می‌تواند اخذ به اطلاق را مانع و قادح باشد؛ چراکه اگر این قدر متیقن، تمام مراد متکلم باشد که ظاهر خطاب یا غیرخطاب مقتضی آن است، در این صورت اخذ به اطلاق جایز

نیست و دلیلی موجه بر اعتبار شرط فقدان قدر متیقن در مقام تخاطب در تمسک به اطلاق باقی نمی‌ماند و می‌توان گفت که حکم شامل آن است اما منحصر به آن نیست، بلکه اعم است. سپس این فرایند طی‌شده، بر آرای امام خمینی و شهید صدر تطبیق داده شد. در بخش پایانی نیز قرائن فهم قدر متیقن با اصطیاد از عبارات اصولیان؛ در اصل عقلایی، ظهور حال، احراز وجدانی، ارتکازات، مناسبات حکم و موضوع خلاصه شد.

منابع

آخوند خراسانی، محمدکاظم‌بن‌حسین، کفایة الأصول، چاپ‌اول، قم: آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، چاپ‌اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.

احمدی بهسودی، محمد رضا، منهاج الوصول الی دروس في علم الأصول (شرح الحلقة الثالثة)، چاپ اول، بیروت: دار المصطفی لاحیاء التراث، ۱۴۳۰ق.

اراکی، محسن، اصول فقه نوین، چاپ‌دوم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۵ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، کتاب المکاسب، چاپ‌شانزدهم، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۳۵ق.

ایروانی، باقر، کفایة الأصول فی أسلوبها الثانی، چاپ‌اول، نجف: احیاء التراث الشیعه، بی‌تا.

بجنوردی، حسن، قواعد فقهیه، چاپ‌سوم، تهران: عروج، ۱۴۰۱ق.

جمعی از محققان، فرهنگ‌نامۀ اصول فقه، چاپ‌اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.

حائری یزدی، عبدالکریم، دررالفوائد، چاپ ششم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.

حسینی، محمد، الدلیل الفقهی تطبیقات فقهیة لمصطلحات علم الأصول، چاپ‌اول، دمشق: بی‌نا، ۲۰۰۷م.

حکیم، محسن، حقائق الاصول، قم: بصیرتی، ۱۴۰۶ق.

حلی، حسین، اصول الفقه، چاپ‌اول، قم: مکتبة الفقه و الاصول المختصه، ۱۴۳۲ق.

حیدری، کمال، الدروس شرح الحلقة الثانیة، چاپ‌اول، قم: دار فراقد، ۱۴۲۸ق.

خمینی، روح‌الله، تهذیب الأصول، چاپ‌اول، تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۳ق.

ـــــــــــــ، تنقیح الأصول، چاپ‌اول، تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.

ـــــــــــــ، جواهر الأصول، چاپ‌اول، تهران: مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.

خویی، ابوالقاسم، اجود التقریرات، چاپ‌دوم، قم: کتاب‌فروشی مصطفوی، ۱۳۶۸.

ـــــــــــــ، محاضرات فی اصول الفقه، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.

راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد، المفردات فی غریب القرآن، بی‌جا، دفتر نشر الکتاب، ۱۴۰۴ق.

روحانی، محمدصادق، زبدة الأصول، چاپ‌دوم، تهران: حدیث دل، ۱۳۸۲.

زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، قم: امام صادق(ع)، ۱۴۱۹ق.

ــــــــــــــــ، الوسیط فی اصول الفقه، چاپ‌چهارم، قم: امام صادق(ع)، ۱۳۸۸.

سمیعی، جمشید، ترجمهٔ متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری، چاپ‌چهارم، اصفهان: بی‌نا، ۱۳۸۷.

شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ پژوهشی رأی‌پرداز، ۱۴۱۹ق.

شیروانی، علی، تحریر اصول فقه، قم: دار العلم، ۱۳۷۹.

صافی گلپایگانی، لطف‌الله، بیان الأصول، چاپ‌اول، قم: دار التوجیه والارشاد الدینی، ۱۴۲۸ق.

صالحی مازندارنی، اسماعیل، شرح کفایة الأصول، چاپ‌اول، قم: صالحان، ۱۴۲۴ق.

صدر، محمدباقر، دروس فی علم الأصول، چاپ‌پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۱۸ق.

صنقور بحرینی، محمد، المعجم الأصولی، چاپ‌دوم، قم: طیار، ۱۴۲۸ق.

طریحی، فخرالدین‌بن‌محمد، مجمع البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۴۱۶ق.

عراقی، ضیاءالدین، تحریر الأصول، به‌تقریر مرتضی نجفی مظاهری، چاپ‌اول، قم: مهر، ۱۳۶۳.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، چاپ‌اول، قم: مرکز فقهی ائمهٔ اطهار، ۱۳۸۱.

ــــــــــــــــــ، محمد، ایضاح الکفایة، چاپ‌پنجم، قم: مرکز فقهی ائمهٔ اطهار، ۱۳۸۵.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد، کتاب العین، چاپ‌دوم، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ق.

فیاض، محمداسحاق، المباحث الاصولیه، قم: مکتب سماحه آیت‌الله العظمی الحاج الشیخ محمداسحاق فیاض، ۱۴۲۷ق.

قلی‌زاده، احمد، واژه‌شناسی اصطلاحات اصول فقه، چاپ‌اول، تهران: بنیاد پژوهش‌های نور الاصفیاء، ۱۳۷۹.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، چاپ‌اول، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.

کمره‌ای، محمدباقر، اصول الفوائد الغرویة فی مسائل علم أصول الفقه الاسلامی، چاپ‌اول، تهران: بی‌نا، ۱۳۶۲.

محقق داماد، مصطفی، مباحثی از اصول فقه، چاپ‌اول، تهران: مرکز نشر اسلامی، ۱۳۷۷.

محمدی، علی، شرح اصول فقه، چاپ‌دهم، قم: دار الفکر، ۱۳۷۸.

__________، شرح کفایة الأصول، چاپ‌چهارم، قم: بی‌نا، ۱۳۸۵.
مددی، سیدمحمود، دروس خارج اصول، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.
مسعودی، عبدالهادی، از مفهوم تا مقصود، تهران: دار الحدیث، ۱۳۸۴.
مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، چاپ‌پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۳۰ق.
مکارم شیرازی، ناصر، انوار الاصول، چاپ‌دوم، قم: مدرسة الامام علی‌بن‌ابیطالب(ع)، ۱۴۲۸ق.
ملکی اصفهانی، مجتبی، فرهنگ اصطلاحات اصول، چاپ‌اول، قم: عالمه، ۱۳۷۹.
منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، مترجم: صلواتی، محمود و ابوالفضل شکوری، چاپ‌اول، قم: مؤسسه کیهان، ۱۴۰۹ق.
موسوی بجنوردی، سیدمحمد، علم اصول، چاپ‌اول، تهران: مجد، ۱۳۷۹.
مؤمن قمی، محمد، تسدید الأصول، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
نائینی، محمدحسین، فوائد الاصول، چاپ‌اول، قم: موسسهٔ نشر اسلامی، ۱۳۷۶.
نجفی، بشیر حسین، بحوث فقهیة معاصرة، چاپ‌اول، نجف: دفتر آیت‌الله نجفی، ۱۴۲۷ق.
نورانی، مصطفی، قواعد الأصول، چاپ‌اول، قم: اسلام، ۱۳۹۳ق.
ولایی، عیسی، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، چاپ‌ششم، تهران: نی، ۱۳۸۷.
هاشمی شاهرودی، محمود، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم: موسسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲ق.